

سگ دیوانه را دارو کلوخ است

همه حیران ماندند باز گفتم طرفه اینکه کلوخ فام دارویی هم هست
از نباتات که دافع سگ گزیدگی است شیخ ترسیده چون دانست
که مگر کار گر نشد گفت بیائید رفته بقال الله و قال الرسول
مشغول شویم و قرآن مجید را کشاده شروع در تفسیر آیتی از
بقر نموده عندیات گوناگون میگفت و شاگردان کودن طبیعت هر
قلماشی که شیخ می‌پخت آمدن و صدقا میزدند من چون دلی
پرداشتم پرسیدم که این معنی که شیخ می‌فرمایند در تفسیری هم
باشد گفت من بتاریل و اشارت میگویم و آن باب وسیع است و
خاصه من نیست گفتم برین تقدیر این معنی آیا حقیقی است یا
مجازی جواب داد که مجازی گفتم پس علاقه بیان فرمائید که
در میان این دو معنی باشد و در بحث معانی بردهم چیزی درهم
و برهم میگفت و هر جانب می‌تپید چون مضبوط گرفتم بیجا شد
و مصحف را برهم نهاده گفتم من علم جدل را نخوانده ام گفتم
شما متصدی معانی قرآنی شده اید که نقل مساعدت آن نمیکند
و ضرورت است که رابطه که در میان حقیقت و مجاز است پرسیده
آید سخن را گردانیده از احوال پرسیدن گرفت درین اثنا جزو شرحی
که بر تصیده برده دران ایام نوشته بودم در میان نهان و نکاتی که در
مطلع آن تصیده بخاطر رسیده بود گذرانیدم تحسین نمود خود هم
نکنه چند گفت و آن صحبت بآن رنگ گذشت تا وقتی که بملازمت
پادشاه رسیدم و شیخ بر حسب طلب تنها و عاجز در عبادت خانه
آمده سکونت گرفت روز جمعه بود که ابتداء با یک دو کس معدود

در آنجا تشریف برده میرزا غیاث الدین علی اخوند و میرزا
آخوند و میرزا علی آصفخان را فرموده بودند که شیخ را کلوکو نمائید
و از تصوف چیزی پرسید تا از چه بیرون تراود آصف خان این
رباعی لواط در میان آورد که

• رباعی •

گر در دل تو گل گذره گل باشی • در بلبل بیقرار بلبل باشی
توجرتی و حق کسست اگر روزی چند • اندیشه کل پیشه کنی کل باشی
و پرسید که حق سبحانه را کل چون توان گفت که از جزء و کل
بودن منزهست شیخ چون بعد از شکست عظیم بدر بار آمده و آن
نخوت و غرور و پندار او شکسته و محنت بسیار کشیده محجوب
برد آهسته آهسته سخنی چند نامنقح میگفت که مفهوم کسی
نمی شد آخر دایری نموده گفتم که مولوی جامی قدس سره
اگرچه بظاهر درین رباعی اطلاق کل بر حق سبحانه و تعالی
نموده در رباعی دیگر که

• رباعی •

این عشق که هست جز لا ینفک ما
حاشا که شود بعقل ما مدرک ما
خوش آنکه دمد پرتوی از نور یقین
مارا برهاند از ظلام شک ما

اثبات جزئیت با فرموده تعالی عن ذلک اما مقصود اینست که
هرچه تصور توان کرد از جزء و کل همه درست و نادر او را وجهی
در حقیقت نیست غایتش چون عبارت ازادی مقصود قاصداست
تعبیر از آن گاهی بکل و گاهی بجزء کرده و مقدم چند در اثبات
وحدت وجود که دران ایام ملکه شده بود از جانب شیخ تأیید

آردم هم پادشاه خوشحال شدند و هم شیخ مقارن آن حال شبی
 شیخ اسمعیل که برادر علائقی شیخ است و در محله خواجه جهان
 در فتحپور قرب جوار بار داشتند و حق صحبت در میان ما بود بنابر
 خواهش شیخ در عبادتخانه پرده نمود و آن صحبت یا زده ساله را
 که نقل آن از من استماع نموده بود با شیخ نقل کرد حیوان بماند
 و گفت مرا بخاطر نمانده که این چنین واقع شده باشد شیخ با آنکه
 گوشه از صحبت که عبارت از دکان داری است دارد حالا در آکره
 چون پدر بوضع مشایخ در لباس اهل جاه بالعکس بعیش و فراغت
 مشغول است و استقامت بر روش خودش دارد و سخندان غریب
 عام فریب ساده لوحانه از مشهور است و اینجا گنجایش ذکر آن
 نیست و میر ابو الفیث بخاری رحمه الله علیه میگفت او هرچه
 باشد باشد با لباس درویشانه و مجلس مقیرانه داشتن و حرف و
 حکایت تصوف گفتن او را بجان معتقدیم سالی که فتح خان زمان
 شد او همراه اردو در انبیهی رفته حضرت میان شیخ نظام الدین
 قدس سره را دید و زمانیکه تفسیر آیه کریمه *و یَسْتَوُونَ فِیهَا کَأَنَّ*
کَانَ مَزَاجُهَا زَجْجِدًا عَیْنًا فِیهَا تَسْمَى سَلْسِبِلًا میفرمودند اظهار
 حیدت نموده دخلی کرد و گفت این آیت بآیت دیگر تناقض
 دارد میان بخشم آمده گفتند سبحان الله پدر اینجا غوطها میخورند
 و محتاج شفاعت کاملی است و پسر اینجا در کلام خدای عزوجل
 تناقض اثبات میکند

• ع •

درسی نبود هر آنچه در سینه بود

میر ابو الغیث بخاری

صاحب مشرب صافی و همت عالی بود و اخلاق ملکی ملکه ذات شریفش گشته و معانی فقر در کسوت غذا پوشیده از صحبت بسیاری از مشایخ کبار فواید و منافع برده و بهره تمام از روش آبی گرام خویش برداشته در تهذیب اخلاق خصوصا در بذل و انفاق و آزادی از قیود اسکن و حسن معاشرت و صدق معاملات و مجاملت آینی بود از آیات الهی و تقید با حکام ظاهری و اقتدا بسیرت فریضه سلف و خلف بمرتبه داشت که دقیقه از دقائق سرعی نامرعی نمیکذاشت و جدش در سنت جماعت بمنابته که در مرض موت هم با وجود بیماری صعب مزمن تکبیر تحریمه از فوت نشد و مجلس لطیف از بی قال الله و قال الرسول و سخنان مشایخ هرگز نبوده است چنانچه در ضمن مذوات گذشت و میر ستوده میر تاریخ یافته شد.

میان کمال الدین حسین شیرازی

چون دل از یاد احباب گل گل بشگفت اگر در فکر ایشان اطالنی واقع شود بر طبع دوستان باید که گرد ملالنی نرسد و نشیند او خلف صدق مولانا حسن شیرازی امت که در وقت خروج شاه اسمعیل از شیراز بمکه معظمه رفته و از آنجا بگجرات رسیده در زمان سلطان سکندر لودهی مصحوب قاوله سید رفیع الدین محدث و میان ابو الفتح خراسانی پدر میان بده در آگره توطن گرفت و شیخ زین الدین خوانی مشهور مذکور در وصف او گوید • فرد •

هست شعر من ز عقل و نقل خواهم بشنود

جامع المعقول والمنقول مولانا حسن

و میان کمال الدین حسین خود ملکدست بصورت بشری جلوه گر شده و اخلاق حمیده و صفات پسندیده او از دایره تحریر و تقریر بیرون است پادشاه او را بعنوان اکبری و بزرگی دانسته بسیار خواهان بودند که در مازمت باشد آخر ترک همه کرده باندک زمین مدد معاش قناعت نموده و غریب فقیر و جاه ایمان را سعادت کلی شمرده پدیدمده اوقات مصروف طاعت دارد و گاهی در دهلی و گاهی در آگره فارغ البال میگذراند از ابتدای ربیعان صبی تا سن شیخوخت جز طریق عبادات و تسبیح و تصدق و روز و تلاوت شیوه نمیداند و باجود این فضایل و کمالات استعداد علمی بوجه کمال دارد و فضیلت سخاوری و حسن خط و املا و انشا خود موروثی اوست چون در اوایل عهد باگره در عهد بیدر سخان رسیدم اول که رحل اقامت انداختم مسجد فیض بخش و منزل روح پرور او بود که فتح ابواب سعادت بزعم من در آنجا روی داد از آن زمان تا هنگام تحریر این مجالیه مدت اربعین در سمت گذشته که نسبت مهربانی و دل سوزی و رعایت حقوق آشنائی او را روز بروز زیاده می بینم اگرچه گنجایش زیادتی نمافده * شعر *

بس عشق که آن کم شد و بس حسن که آن کاست
عشق من و حسن تو همان بلکه فزون هم

این ریشه چند یادگار از قلم مشکبار او است که درین صحیفه اخلاص ارتسام می یابد و هی هده *

بهم الله الرحمن الرحيم و نصلی علی نبیہ الکریم و حبک
 لا یدلی و یزاد جدہ لدی و الشوقی الیک کما هیاء ذرۃ خاک
 بی مقدار پر عیب و شین کمال الدین حسین بعد از عرض دعوات
 غریبانه و تسلیمات مشتاقانه بزبان ایجاز و اختصار و لسان نیاز و
 افتقار واضح ضمیر منیر مهر تنویر حضرت مخدومی شفقت پناهی
 علامه الله تعالی و ابقاء و حصل امور دینه و دنیاہ میگرداند که
 چون درین ایام پرآلام محنتهای تنهایی و غمهای جدائی و رویت
 کار و بار خدائی و معدوم شدن آثار محبت و آشنائی روی داده
 بود خود را از بیدقراری گاه بحضرت دهلی آورده بمنزرات متبرکه
 مشرف میساخت و گاه برای دیدن فرزندان بیکس که در گوشه
 آگره صانها الله بکره افتاده اند میروفت و متذکره الاحوال بود که
 عنایت نامهای مکرر غیر مکرر از خدام ایشان رسید و الله که بسیار
 بسیار تسلی و تسکین خاطر حزین بخشید چند روزی بمطالعہ
 و تکرار آن خود را مسرور داشت و در صبح و شام دست نیاز بدرگاه
 علام برداشته دعای از دیان حیات خدام می نمود و می نماید . ج .

الهی تا قیامت زنده باشی

زیاده ازین درین وادی دم نمی زند و بعلم علی الاطلاق و حکیم
 بالاستحقاق میگذارد و بر سر مقصود ظاهری آمده مصدع میگردد
 که از رحمت نمودن جناب سرور متب فتوت انتساب کمالات اکتساب
 میرزا نظام الدین احمد و از مهر خوبیهای آن فادر زمانه و محبت
 و اخلاص او بخدام مدتی کلفت عظیم و حزنی تمام رو داد انا لله
 و انا الیه راجعون چه توان گفت و بکه این دردها را که متواتر و

و متوالی میرسد اظهار توان نمود بهر حال منتظر موت خودیم و دستمایه
 بجز عنایت کریم نداریم و همه وقت باین دعا زبان در قرنم امت
 که اللهم ارحمنا اذا عرق الجبین ، و کثر الازین ، و یئس منا الطیب ،
 و بکی علینا الحبیب ، اللهم ارحمنا اذا اذنا التراب ، و روَّنا الاحباب ،
 و فارق الذمیم ، و انقطع عنا الذسیم ، امید که عاقبت خیر باشد و ایمان
 بسلامت بریم چون حامل عریضه در روان شدن تعجیل تمام
 داشت بنده این عریضه را در شب باستعجال فوشده و از شوق خود
 که نسبت بملازمان ایشان دارم از هزار یکی نتوانست که مشروح
 سازد از دل بیغل خود تصور خواهد نمود که ان القلوب تشاهد و
 السلام مع الاکرام تلیدکم و علی من لدیکم اولاً و آخراً - باطنا و ظاهراً •

شیخ ابو الفتح تهبانپسری

از فحول علمای روزگار و از اعیان متبحرین عالی‌مقدار امت
 علم حدیث در ملازمت سید رفیع الدین محدث در مت گردانید مدت
 پنجاه سال تخمیناً در محله میر مشارالیه در اگرة درس علوم عقلی
 و نقلی فرموده و مستعدان چالاک از دامن افاد او برخاسته و
 فقیر و میان کمال الدین حسین مذکور شرکت تلمذ در خدمت آن
 بزرگوار نموده - ولد انجب ارشد او شیخ عیسی حالا بعهد افدا در
 اگرة منصوب و متعین است •

مولانا عثمان بنگالی

از قدمای مشایخ در سنبل رحل اقامت انداخته بود و میان
 هاتم سنبلی پیش ایشان نیز تلمذ کرده گاه گاهی در ملازمت

میرفت و التماس فائده می نمود و فقیر یکبارگی در ملازمت
میدان مرحوم خدمت مولانای مشارالیه در صفرسن رفته شرف
ملازمتش را دریافتیم *

شیخ حسین بزهری

از اعلام اعیان در مدرسه حضرت دهلی بانادگ طالب مشغول
می بود و در علوم نقلیه که در هندوستان متعارف است سرآمد روزگار
بود و صاحب مکارم اخلاق *

مولانا اسمعیل عرب

از اقران شیخ حسین و امثال ایشان بود و در هیأت و حکمت
و طب بی نظیر بود و در درس شرکت مکانی باشیخ حسین داشت
و طالبان علم را از یمن صحبت شریف ایشان ابواب فیض پر روی
میکشود چون موای جمعیت دنیوی داشت شبی دزدان باغواهی
بعضی سکنه شهر در خانه او ریخته بدرجه شهادت رسانیدند *

قاضی مبارک گوباموی

عالمی بوجه اتم و دیانتی و میانندی عظیم در منصب قضا
داشت کسب علوم و تهذیب اخلاق در ملازمت میدان شیخ نظام
الدین انبیهی وال قدس مره نموده ازان هنگام که میدان در خانقاه
تحصیل علم میدمود بروی نظری خاص داشته تربیتش می فرمودند
و هرگاه قاضی بالتماس میگفت چه باشد اگر از مشرب ولایت
مرا نیز بهره شود همین جواب میدادند که قاضی مبارک دنیا
بخور و عقبی ببرد - تا آخر عمر معزز و مکرم و محترم زیست و

عمچنان بجانب آخرت رحلت گزید و از جمله علما و فضلا که
 بتقریب تربیت قاضی علیه الرحمه در گویامو توطن گرفته نشود نما
 یافته از منازل و مراحل بعیده مردم از ایشان انتفاع میگرفتند و بدرجۀ
 کمال می رسیدند مخدوم بده است که اکثر نسخ درسی را درس
 می فرمود دیگر سید محی که همین نسبت داشت و دیگران برین
 قیاس و آن قافله بمنزل رسید و دیگری قایم مقام ایشان نشد و
 اربع و اصقاع علم روز بروز از شیران بیدیه خالی ماندن گرفت تا
 روزه صفتان موراخ خزجای ایشان گرفتند چنانچه صاحب مشارق
 الانور این نالش در زمان خود کرده و گفته و لولا تخلی الغاب عن
 أسامة ذی الشبلین لما صبح بها ثقلنا ابو الحصین • فرد •
 همین نانه ماند مسکین حسن را • ازان روز ترمیم که این هم نماید

مولانا و بس گوالیاری

دانشمند مذاظری مجادای بود و در وادی اصول و فروع
 بی نظیر روزگار قوت حافظه اش بمذابۀ که در وقت بحث چون کار
 بقل می افتاد صفحه صفحه و ورق ورق عبارات را یاد میخواند و
 میگفت که این عبارت فلان کتاب است در اینجا به بیدید و خصم را
 انزام میداد بعد ازان چون تفحص میکردند هیچ اثر ازان نمی
 یافتند و به همین طریق روزی در مجلس پادشاهی مولانا الیاس
 منجم را که استاد محمد همایون پادشاه و لیاقت و استعداد
 رصدبندی داشت انزام داد تا مولانا از همین اعراض سوار شده و
 از پرگنه موهان سرکار الکنهو که جاگیر وی بود گذشته و ترک
 سپاهگیری کرده بایلغار بکجرات و از اینجا بمکه معظمه رفت و در

ولایت عراق و آذربایجان و اردبیل که وطن مالوف او بود رسید و درگذشت و وصی او با شاه اسمعیل ثانی مشهور است مجملی ازان اینست که مولانا الیاس چون باردبیل رسید رفعت بشاه اسمعیل که شاه طهماسب او را در قلعه قهقهه محبوس داشته بود نوشت که از نظرات میارات چنان استدلال نموده ام که در فلان ماه خلاص یافته از چاه بمرتبه چاه بر رسید و اورنگ نشین سلطنت خواهید شد و چنانکه حکم کرده بود هر اندک فرصت شاه طهماسب را چیزی در کاسه کردند و انقلابی عظیم در عراق افتاده شاه اسمعیل را امرا و وزرا از حبسخانه براه اردبیل بقصد اجلاس طلبیدند و چون مولوی در آن نامه اظهار کرده بود که در وقت توجه از قهقهه باردبیل که برسید ملاقات شرطست تا بعضی از عهد و موافق بحضور موکد شود و دعوات اسمای عظیمه بمشافهه گفته آید اتفاقا شاه اسمعیل را شتابی روی داده بمنزل مولوی نرسید و بعد از آنکه از اردبیل گذشته بود بازگشته بقصد ملازمت آمد مولوی در هوایی را بست و ملاقات نداد و بعد انتظار بسیار بضرورت در را شکست و بظهر بجزیره در آمده ملازمت نمود او روی پوشیده و گردانیده روی بدیوار گفت که آن ساعت مقرری گذشت و تو نیامدی اکنون روی ترا چه بینم شاه اسمعیل مایوس باز گشت و اگرچه امر سلطنت برو مقرر گشت اما امرا بعد از یکسال بهم متفق گشته خواهر او پریجان خانم^(۲) را بقصد قتل وی گماشتند او متفرس باین غدر شده پیش از آنکه علاجی

نماید پری جان خانم اورا خفه کرد و در را از پس بست •

شیخ محمد شامی

عرب قبح امت و نسبت برادرزادگی بشیخ زین الدین جبل عاملی دارد که مجتهد و موشک شیعه بود و خوندار روم اورا بانواع لطایف و حیل بسیار در صحنه سیاست آورده باستنبول طلبیده سیاست رسانید شیخ محمد در سلک ارباب مناصب داخل امت و بصفت شجاعت و شہامت موصوف و بکرم و کرامت که لازمه عربست موسوم و بحسن ادب و تواضع معروف مهارتش در علوم عربیه و ادبیه بمثابته که ثانی کسائی توان گفت و از جمله رقعات او این رقیعه است که در لاهور بنقریب سفیہی در جواب فقیر نوشته در اوایل آشفائیدها (+)

نقل رقیعه

وافی کتابک بالبشارة معلنا • بالصدق بخبر ان اصلک طاهر
اظهار الاشتیاق من قبیل تحصیل الحاصل ، الا انه کان موثوقا بقیوہ
الادب حیث ان التعطف و التلطف من جانب الاعلیٰ اعلیٰ ، فالآن قد
ملکتکم اصعاده ، و منعتم ارضاده ، لعدوت بحمد اللہ لکن اتی اللہ علیہ
کتابا کریمما ، او کلمة اللہ من فوق الطور تکلیما ، التجانی یا خیر الخیران ،
و نزہة الوہان ، وسط بین الطرفين مصاحبنا من طول الاذان ، وله مع

(+) واضح باد کہ کل عبارت این پنج رقیعه از ابتدا تا انتها اکثرجا غلط است و جمله سے نسخہ کہ موجود بود ازان باوجود کمال غور تصحیح آن ممکن نشد •

ذاتك قرنان ، و ذلك المردود ، لم يقرأ قط أوفوا بالعقود ، (†) فتح الله
 شانه و كسر اسنانه ، و عاننا لفرضه ، و لاصيدنا ابداء خلف نغله و فرضه ،
 و الدماغ من استشمام السر خالي ، و الجسم من التأسف على العمر
 مقبالي ، و اما المحي النار الداعي الموصوف بحسن المساعي و
 المراعي ، فتمثل ما اجار بنانه و بمثل ما حيا فاحيدناه ، ثم الامر اليكم ،
 و التحكم لديكم ،

رقعة كه هنگام انقطاع و جدائی چند روزه نوشته *

رقعه دیگر

كيف يحفوا و كن لي بعض صبر احسن الله في اصطباري
 غيرا كما غيرانه قد جلست بساحي عساكر الاشواق ، و تلاطم في بدائر
 سياحتي امواج الاشتياق ، و جمع في قلبي جمع التكسير ، و اعتاد
 في البين فلم يغب التحذير ، و يذاع في حبي عاملا الدمع و السبي
 و هذا مبتدأ و الحال فلا تسئل عن الخبر ، فالجسم مني موصول
 بالقسم و الوجد في جرائي و اشهر من نار على علم ، دار اثم مكنون
 على اعمال يديكم ، مصروف على المسرة فرحون بما لديكم ، و لا تزاون
 في تغتيش خبايا زوايا و انا الاسفار بين قاعد و قائم سلبتم الاصحاب ،
 و تذاستم الاحباب ، و كانت الآخرة ماهي الا كسراب ، فيناغوثاه
 من هذا الجفاه الال بغير اهل الوفا و او و سفنا العذاب ، تكللنا عليكم
 من راس الجراب و لا ومع قرطاس و لا كتاب -

دیگر که بهنگام برآمدن اردو بجانب دکن در سنه هزار و دو

و باز بر طرف شدن آن لشکر نوشته *

رقعة دیگر

يا جند ان صحبة الاعدام فلعمرى هي من قبيل احيات قبل
الموت ، او تعجل الصلوة حين الفوت ، و اعمرى لقد اتيتم على ما في
الضمير ، ولا شك مثل خبير ، فامن امرتم اتيناه ، و ان شرفتم
تلقيداه - و انتم اهدي من ان يهدى *
رقعة كه از روي شكايه و عتاب نوشته *

رقعة دیگر

ما عودوني احبائي مفاظمة • بل عودوني اذا قاطعتم و صلوا
فليت شعري ما صدر مني حتى استوجبت نفورك ، و ما علمت
لي من قرب استحق به هذا الجفاء اللائق بغير اهل الوفاء ، و ما هو
لا من يعاين الزمان و قلة العهد من الاخوان و الخلان كما هو منطوق
القرآن فقال وهو اصدق القائلين و ما وجدنا لآذنه من عهد - متحجب ح
بمن بلغ بسمعه هذه - الايه ان يبذل في الرفض الغاليد - كيف حرمة
و مقلتي كلاح لويق تلقب للقا كانها انا مع تشاغل البدال - و تزايد
البلبلال ، انادي بلسان الحال ، اضاعوني و اى فتى اصاغوا -

رقعة دیگر

في الشباب و شيوخ خبر نهضة العسكر ، و الشكاية عن عدم امتطاعة

السفر *

تشا غلتمو عنا بصحبة غيرنا و اظهرتم البحران ما هكذا كنا

و مما دار على بلواني و وجب له بث شكوى الى بالامص ما

تشوکت و یحیی فی قلبی ما تشوکت حیث انا منادی الرحیل
 ابرز منادیه ، و رفع کل مسلک ایادیه طی ان فی یوم الاحد یعمر
 الصحاری من کل احد فکیف الحال و هذا الوُحَال الذی هو ابرد
 من طین الشنانن من عرق الحصالا ملیح حتی یبذاع بالبلیح ولا
 قصاید لیشتری بها العصاید و این الزکا و ازکا و الوطی من المطا
 فانالله و انا الیه راجعون فهل عندکم خیرا ببطلانه ، و ان هذا الوقت
 لیس من اوانه ، و السلام علیکم ، و قلبی لیدیکم ،

شیخ حسن علی موصلی

شاگرد رشید شاه فتح الله است اما سنی پاک مذهب در
 حال فتح کابل بملازمت پادشاه رسیده . مامور بتعلیم شاهزاده بزرگ
 گشت تا سبقی از رسایل فارسی و غیر آن در علم حکمت میگفت
 و چندگاه شیخ ابوالفضل نیز خفیه ازو تعلیم فن ریاضی و طبعی
 و سایر اقسام حکمت گرفت و دقایق و غوامض علوم را ازو کسب
 کرد و باوجود این هرگز بتعظیم از پیش نیامد و خود بالای فرش
 بودی و استاد بر زمین و چون طرح و وضع این مردم را موافق
 مشرب خود نیافت ترک وظیفه کرده عازم گجرات شد و یک چند
 در صحبت میرزا نظام الدین احمد بوده هم او هم پسرش محمد
 شریف ازو استفاضه و استفادۀ علوم غریبه عقلیه نموده بدرجۀ کمال
 رسیدند بعد از وافتۀ شاه فتح الله شیخ ابوالفضل و دیگر مفریان
 شمه از فضایل و کمالات اوراق در مجلس پادشاهی مذکور ساخته

چندان خاطر نشان کردند که امروز جانشین شاه فتح الله اوست
 و فرمان طلب رفت و بلاهور آمد و وقت کورنش نظام الدین احمد
 او را تکالیف سجده نمود از ازیذ معنی بسیار آزار یافته همین را
 دست آویز ساخت و تاب مکاره طبیعی در خانه نتوانست آورد و باز
 هندوستان بپناه فیل آمد و ملاقات مادر را بهانه ساخته رخصت
 وطن گرفته و در سنه نهصد و نود و هشت (۹۹۸) در زمان حکومت
 خانخانان به تده رسیده و ماده توکای و جمعیتی بهم رسانیده
 مازم دیار خویش گردید و چون بهروز رسید از آنجا پیغام بمخادیم
 در خانه فرستاد که احمد الله از صحبت نقاشی یاران خلاص یافتم
 انشاء الله بمقصد رسیده باشد •

قاضی نورالله ششتری

اگرچه شیعی مذهب است اما بسیار بصفت نصفت و عدالت
 و نیک نفسی و حیا و تقوی و عفاف و اوصاف اشراف موصوف
 است و بعلم و حلم و جودت فهم وحدت طبع و صفای قریحه و ذکا
 مشهور است صاحب تصانیف لایقه است توقیعی بر تفسیر مهمل
 شیخ فیضی نوشته که از حیز تعریف و توصیف بیرونست و طبع
 نظمی دارد و اشعار دل نشین میگوید بوسیله حکیم ابوالفتح
 بملازمت پادشاهی پیوست و زمانیکه سوکب منصور بلاهور رسید و شیخ
 سعید قاضی لاهور را در وقت ملازمت از ضعف پیری و فتور
 در قوی سقطه در دربار واقع شد رحم بر ضعف او آورد فرمودند که
 شیخ از کار صائده بنابران قاضی نورالله بآن عهده منصوب و منسوب

گردید و الحق مفتیان ماجن و محتسبان خیال محتمل لاهور را که
بمعلم الملکوت سبق میدهند خوش بضبط در آورده و راه رشوت را
بر ایشان بسته و در پوست پخته گنجانیده چنانچه فوق آن متصور
نیست و میتوان گفت که قایل این بدت اورا منظور داشته و گفته که

* فرد *

توئی آن کس که نکردی همه عمر قبول

در قضا هیچ زکس جز که شهادت ز گواه

روزی در منزل شیخ فیضی تفسیر فیضاپوری در میان بود در کربمه
اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا - که باجماع مفسرین در شان
صدیق اکبر رضی الله عنه واقع شده میگفت که اگر مراد ازین
صحبت اغویست مفید مدح نیست و اگر اصطلاحیست که اهل
اصول حدیث قرار داده اند آن اول بحث است و مصاحبت ممنوع
گفتم از طفلی هم که زبان عربی میدانسته باشد پیرمند خواهد
گفت که این آیه دلالت صریح بر مدح میکند نه ذم و هم چنین
کافری زنگی و یهودی و هندوی نیز که دانای زبان عربی باشد و
مباحثه بسیار شد و شیخ فیضی بنابر عادت زشت خویش جانب
فاطمی را با آنکه از هر دو جانب بیدگانه مطلق بود گرفت ناگاه در
تفسیر فیضاپوری نیز مؤید همین سخن من برآمد باز یادتی آنکه
اگر بفرض و تقدیر رسول صلی الله علیه و سلم را در آن وقت داعی
حق میرسد معین از برای رصایت صدیق اکبر رضی الله عنه بود
نه دیگری •

حاجی ابراهیم محدث

در آگه بزهد و ورع و تقوی و درس علوم دینی خصوصاً علم حدیث قیام داشت و تقید بشرع و تورع مانع اختلاط و ارتباط او بمردم شده بود و امر معروف و نهی منکر می نمود چون بحسب طلب در عبادت خانه آمد بمراسم تکلیفات و آداب ملوک متقیه نشد و وعظ و نصیحت گفت و پیوسته بخواجه عبد الصمد شیرازی که بجهت کرایه دادن قماشهای کهنه آئین بندی بخواجه عبد الله مشهور است و بنماز و روزه و نوافل عبادات ظاهری اشتغال دارد و بحاجی طریقه اعتقاد می پیمود میگفت که خواجه اینها هیچ فایده نمی کند تا صحبت خلفای راشدین را در دل جای ندهی *

شیخ جلال و اصل کالپی وال

از خلفای شیخ محمد غوث است اوایل حال تحصیل کمال کرده و اواخر همه را فراموش گردانیده در ذوق جماع و وجد و حالت استغراق عظیم داشت و بندگان پادشاهی رانهدبت بار حسن ظنی بود بالجملة تصنع در خلفای شیخ غوث نسبت بخلفای شیخ سلیم کمتر بود هرچند در مقام تدافی و نفاقی یک دیگر بودند و همان سخن امیر المومنین علی است رضی الله عنه که هنگام اجتماع کریمه و قَالَتْ الْيَهُودُ لَبَسَتْ النِّصَارِيَّ عَلِيَّ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارِيَّ لَبَسَتْ الْيَهُودَ عَلِيَّ شَيْءٍ - فرمود که صدقاً و الحمد لله که اکنون از هر دو طایفه اثری نماند *

ملک محمود پیارو

بفضایل صوری از علم عربیت و تفسیر و حدیث و جزئیات
 نظم و نثر فارسی و کمالات معنوی از صلاح و تقوی و ذوق و حالت
 آرامده امت اصل از ملوک دیار گجرات است پدر بزرگوار او ملک
 پیارو نام دارد از نهایت فصاحت و بلاغت دانش و حذاقت در
 مجالس بهشت آئین بشرف همزیانی خلیفة الزمانی معزز و
 مباهمی بوده آنحضرت را از خود راضی ساخته از کمال رغبتی که
 بخدمت اهل حق داشت چند گاهی حسب الحکم باسر جلیل
 تولیت روضه متبرکه حضرت قطب الاولیاء الواصلین خواجه
 معین الدین منجری چشتی قدس الله سره موفق و مامور و
 منسوب بود باوجود این همه تربیت و اعتماد و قرب منزلت از
 احتیالی محبت و غلبه شوق و رابطه باطنی که بقطب ملک السیاده
 و مرکز دایرة السعادة مخدوم شاه عالم بخاری از اولاد محبوب
 العارفین و مطلوب السالکین مخدوم جهانیدان بخاری قدس الله
 سره العزیز داشت بومایل و وسایط التماس رخصت مجاورت طواف
 آن آستان ملک آشیان خواهی نخواهی نموده و چون درین نیت
 و اراده صادق بوده و از شائبه ریا و غرض ظاهری مبرا لاجرم
 استدعای او بعد از رد و بدل بسیار بدرجه قبول موصول گردید و در
 گوشه قناعت و توکل منزوی بود در احمد آباد اکثر اوقات با برکات
 بمجاوری آن استانه مصروف میداشت تا آنکه ازان روضه بروضه
 دارالعلوم انتقال فرمود و جامع اوراق در اجمیر و فتحپور شرف

حضور موفور العزور او را دریافته این مطلع ازوست که • بیت •
 دارم دلی گردان که من قبله نما میخوانم
 رو سوی ابرویش کند هرچند میگردانمش

صدر جهان پهبانی

پهبانی دیهی است از توابع قنوج سیدی فاضل خوش طبع
 است اکثر عمرش در اردو گذشته و کسب کمالات در ملازمت شیخ
 عبد الذبی نموده و بسعی شیخ چندین سال منتفی ممالک
 محروسه بود بعد از آنکه شکست طایفه ایمنه هند واقع شد او بزور
 خدمت و زمانه سازی و اندازی قاعده عزت و احترام خود را
 نگاهداشت و چون همراهِ حکیم همایون بایلیچگیری نزد حاکم توران
 زمین رفته و بازگشته آمد بمنصب صدارت سرفراز شد در آن ایام که
 در لاهور آوزار فرستادن بقیقه سنف بجانب مکه معظمه شایع شد و
 طوماری در آن باب نوشته بودند روزی میگفت که می ترسم که
 مرا هم درین جماعه نوشته باشند میرزا نظام الدین احمد که صاحب
 آن طومار بود گفت شمارا برای چه میفرستند پرچم بچه دلیل
 گفت هرگز کلمه احمق نگنده این تا مستوجب اخراج شوید
 باوجود طبع شعر و مناسبت بان از آن وادی تائب است و این
 مطلع ازوست

• بیت •

هرتار زلف یار خدایا بلا شود • و آنگه بهر بلا دل ما مبتلا شود
 چنانچه درین ایام از شعروضوی توبه دار انشاء الله از بحث بیمزه
 علمی و ریائی و خودنمایی و خرد پسندی و لاف رگزار که درس

خرافت هم لازم و ملزوم او شده بر توبه توفیق یابد *

شیخ یعقوب کشمیری

صرفی تخلص مجمع فضایل و کمالات بود خلیفه مخدومی اعظم شیخ حسین خوارزمی ست قدس الله حره بزیارت حرمین الشریفین مشرف شده و سند حدیث از شیخ ابن حجر داشته در لباس مشیخت سفر بسیار کرده و اکثری از عظامی مشایخ عرب و عجم را ملازمت نموده و نواید اندوخته و رخصت ارشاد و هدایت یافته و مرید بسیار چه در هند چه در کشمیر و خانقاه دارد و صاحب تصانیف علیّه رایقه امت خمسه تمام کرده و رسایل متعدد در معما نوشته و رباعیات مع شرح در تصوف دارد غیر آنکه احصا توان کرد و آنچه بایستی اندکی از حالت صوفیه و ذوق ایشان بود و اگر نه قطع نظر از آن در جمیع علوم عربیت از تفسیر و حدیث و تصوف مشار الیه و معتمد علیّه و سند امام امت و درین ایام که نزدیک بود تفسیر می نوشت که آیتی است از کمالات او هم پادشاه مغفرت پناه و هم شاهنشاهی را نسبت بومی اعتقاد غریب بود بشرف صحبت اختصاص داشته و منظور نظر شفقت اثر گشته معزز و مکرم و محترم بود و بذلی و ایذاری داشت که در اقربان فوق آن متصور نبود اگرچه بمقتضای

* ع *

و اول الشعر بالعلماء یذری

شعر دون مرتبه او بود اما هیچگاه ازین وادی خلوفه نداشت

* ابیات *

این چند بیت از وصت

در هرچه بیدم آن رخ نیکو است جلوه گر
در صد هزار آینه یگروست جلوه گر
خلقی بهر طرف شده مرگشته بهر دوست
وین طرفه ترکه دوست بهر دوست جلوه گر

• وله •

خالت از مکر بران گوشه ابرو بنشست
هر کجا گوشه نشینی است درو مگری هست

• وله •

مشکن ای غم دل مارا و بدین کن دل کدهت
دل ما هست ولی بدین که در منزل کیست

• وله •

گر بگویش گذری پای ز سر باید کرد
قصه گوته ز مهر خویش گذر باید کرد

و این معما با هم شاید از دست • معما •

ماه من از رخ نقاب انداخته • وه که عمدا روز را شب ساخته
در زمانیکه از لاهور رخصت انصراف بجانب وطن مالوف یافته
از آن طرف آب راوی رفته بفقیر نوشت و تیمنا بجهنم نقل
میدماید • عنوان •

مددی قادری • دعا و نیاز اخلاص طراز بتقدیم رسانیده
مشهور ضمیر خورشید نظیر میگردد اند که باعث ترک سنت
سنیه از محب مخلص حقیقی غالباً آن خواهد بود که چون طریقه
مرضیه راه عند السفر از شرایط مشایعه است و بالفعل درین

زمانه قدرت بران نبود و بالضرورت ترک آن سنت بایستی نمود امید
 که از حاشیه خاطر فیض متأثر نسیم منسیا نخواهند ساخت
 و بمراعات شیمه کریمه حفظ الغیب خواهند پرداخت و اگر حاجت
 بکافه کشمیری برای مسودات باشد اعلام نمایند تا بنده از کشمیر
 مسوده تفسیر خود فرستد که نقوش آن از کافه بشستن چندان میروید
 که هیچ اثری از سیاهی نماند چنانچه تجربه کرده باشند و السلام
 علیکم و الاکرام ایدیکم • و چون بکشمیر رفت رفته دیگر از اینجا
 فرستاده که ختمی بود و نقل مسوده آن اینست • عنوان •
 خدام کرام من هو مستغن عن المدایح و المناقب و المفاخر
 اعذی مولانا و بالفضل اولانا الشیخ عبد القادر • فتح نمایند
 • قطعه •

از درانی بدوئی پیشک • در فنون فضیلت است فنون
 پس دلیل زیادت معنیش • که بنایش بصورتست فنون
 نیاز نامهائی که فرستاده می شود هر چند که در جواب آن بذات عدم
 لیاقت جواب خامه بدایع نگار را تصدیق نمی دهد اما بهر حال
 قلم اخلاص عرض بندگی بی اختیار جاری میگردد امید که هرگاه
 که در خسته خانه نواب فیاضی در نیمروز تموز بر فرش حصیر سرد تر از
 هوای کشمیر بتجرع برف آب گرم می بوده باشند و استماع نکات
 شریفه و مقالات لطیفه می نموده باشند یاد اسیر محنت حرمان
 خواهند کرد • بیت •

ای بدزم وصل حاضر غایبان را دستگیر
 زانکه دمت حاضران از غایبان کوتاه نیست

عن الخلف الاعز الارشد الامجد الشيخ محي الدين محمد
نيدازمندی قبول فرمايد و فقه الله سبحانه و تعالی لتحصیل العلوم
الصوریة و المعنویة بحرمة من همی بلبقه الشریف ، قدس سره
اللطیف ، و غالباً بذابرعایت حق الجوار سخن سیادت مآبی میران
سید قطب الدین در نا نوشتن جواب نیدازنامه فقیر مسموع
میدارند اما می باید که فظربر حق نفس الامری کنند که ظاهراً
این حق بران حق راجح باشد و ایضا اعتبار سر اظهار محبت جناب
میران نکنند که آن آخر ثباتی ندارد و الله تعالی اعلم - ابیات اظهار
مضمربی که بر طرز جدید آصفخانی بنده کمیده انجا گفته مسوده
آن از فقیر گم شده غالباً ملازمان ازان مسوده نقلی گرفته بودند
الذماس آنکه نقل از نسخه خود فرستند - جواب این رقعۀ اخیر ، هو

* لمولفہ *

یا من بخبال وجهه اینداسی * شوقی لا یحمل فی القراطاس
کاشاشیح لا یوزن بالقسطاس * و اللجة لا یقاس * بالمقیاس
از ثنا چه نویسد که درج آن در حوصله عبارت تنگ و ظرف حروف
قاصر عبد القادر حکم بحر و کوزه دارد * شعر *
و ان قمیصاً حیک من نسج سمعة * و عشرین حرفاً من معانیه قاصر
و از دعا چه گوید * فرد *

بسوی سدره ز من مرغ طاعتی نه پر

که نامه نبرد از دعوات در منقار

و از شوق چه باز نماید * رباعی *

پامن بیایدی یده طوقنی * من صحة الزمان قد عرفنی

لا اقدر ان انکلب شوقی لکم • ما اشوقنی الیک ما اشوقنی
 ازان مدتی که توجه عالی بآنصوب صواب فرموده اند در ترجمان
 اسرار الهی که اصل اصول آگاهی عبارت ازان تواند بود چه قبل از
 نوروز و چه بعد ازان بپسند روز از نسبت ما صدق این بیت که از
 مقوله عشره مبشره است •

• بیت •
 مردی دراز نیکو در شهر خویش امروز
 با خواسته نشسته از بخت خویش فردوز
 منواتر و متوانی رسیده باعث خوش وقتی گردید مرقوم خامه
 مسکین نواز مشکین طراز بود که

• ع •
 از دوانی بدوانی بیشک
 تا آخر دز جواب آن عرضه میدارد مثنوی •

• امواته •
 ای زبانت کلید نامه غیب • دل پاکت نتیجه لاریب
 داده اعجاز کنک تو بمرورن • گنجهای نهان کن فیکون
 گفتی • از منطق گهر بروز • کز دوانی بدوانی خوشتر
 گر دوانی وگر بدوانی • همه از گنج فضل تو غنیدند
 دلم آینه جمال تو شد • مظهر فیض لایزال تو شد
 چه تعجب گر ز روی حق بینی • خویشتن را درو همی بینی

اگر خود نمائیت همین قدر بس است و اگر نه من که فضولی
 جواب نوشتن چه، بز بشعر از تقصیر در نوشتن عرایض اخلاص که
 منافی رسم و عادت عوام نه خواص اهل اختصاص است کمالا
 یخفی زبان اعتذار و استغفار کشاده استغفای می نماید و این رقعہ
 را کفارت آن جریمه دانسته قضای مافات میسر و آنچه از

• • ع • هوای خمسخانه (†) و برف آب که یادگار

از عمر برف همت و آفتاب تموز

و نشان ده از یا معشر المسلمین ارحموا علی من رأس ماله ینوب -

است نوشته اند چند روزیست که ازین آب و هوا بازمانده • ع •

گرگ دهن آورده و یوسف ندیده

• میگردد • شعر •

فمن شاء فلینظر الی فمظری • نذیر الی من ظن ان الهوی سهل

چون بندگان حضرت قریب شرف آفتاب بتقریبی نام کمینه را

خود بدولت بنهایت کسی بر زبان مبارک را زده حرف تولیت

خطه عالیة اجمیر • شعر •

ذبت عن ناظری تلك الخیام • علی حکا نها منی سلام

فرموده اند و هنوز تعذیم نشده آرزو دارد که اثر این سعادت زودتر

از قوه بفعل درآید و دل را از آب گردش روزگار و هوای ناسازگار

هر دیار فارغ ساخته برد الیقینی حاصل شود که خمسخانه گیتی

چون خمس و برف آب زمانه چون حواب نماید و بخت شوریده هر

ساعت و هر زمان باین ترانه در فغان است • فرد •

ای عجب دلان نبرگرفت و نشد جانان ملول

زین هواهای عفن زین آبیهای ناگوار

همت عالی و توجه داعی درین باب گماشته در امداد صوری و

معذومی کوشند تا انشاء الله تعالی رفته اجمیر را قادیة کشمیر دانسته